



فرض است که پیش از پرداختن به فلسفه حتی پیش از دوره‌های حفظ و قرائت فلسفه دیگران، نیکو به منطق پردازیم تا خوب در این چه می‌گویم و چه می‌شنویم و زمانی برای سنجش نظرها داشته باشیم. دیگران که هر واژه‌ای که به زبان می‌آید معنی و منظور آن آشکار باشد تا بحث صرفاً فلسفی باشد و انحرافی حاصل نشود. چه بسا اگر داده می‌شود که در مناظرات، مقصود طرفی از به کارگیری واژه، معنای فلسفی آن می‌باشد و طرف دیگر با عنایت به معنای لغوی کلامی و اصطلاح شرعی به پاسخ می‌پردازد و برخی هم ناخودآگاه متعوش و مخلوط، سخن می‌گویند و معانی، گم و گور می‌گردند و پاسخ‌ها ناکارآمد.

و مهمتر این که واضح باشد، آیا بحث و مناظره، پررمان "آفرینش" آفرندگان است یا "پرورش" پروردگار؟ ز را ساختار هستی به مشیت مسبب‌الاسباب و حکمت باری تعالی بر پایه علت و معلول‌ها و سبب و مسبب‌ها بنا شده و کمال آن بر پایه آکل و ماکول و چرخه طبعیت می‌باشد و در نظام طبیعت، پدیده‌هایی که آفرندگان با مخلوقات بسته، این است که با دیدن به اقتضای آفرینش خود عمل کند؛ بدین معنی که اگر شمشیر در کف علی علیه‌السلام باشد در حدت زوی خود و زور بازوی علی علیه‌السلام پای تجاوز عمرو ابن عبدود را قطع کند و اگر در قبضه ابن ملجم، فرقی علی علیه‌السلام امام عدل را بشکافد، چه اگر به وظیفه ذاتی خود عمل نکند کار جهان، مختل ماند و نظام طبیعت در هم ریزد و در نظام پروردگاری، معاد، بی‌معنی گردد. چه تکلیف انسان به اقتضای داشتن عقل و اراده و توان انتخاب است و راهنمایی‌های پروردگار. توان انتخاب هم بمانند توان دیگر داشته‌های انسان است و می‌تواند آن را در مسیری به کارگیرد که عقل و علم و آموزه‌های الهی آگاهش ساخته و با سازش طمان و هوس‌ها برقصد. چه آشکار است آفرندگان که به اوقاد قدرت انتخاب عطاء فرموده و به آموزش‌ها فرمان داده است گرچه توان انتخاب داری لکن حق انتخاب زشتی‌ها و پلیدی‌ها را نداری و پشواي مذهب فرموده است که اهل مذهب عدل و اختار باش؛ پس در هر امری به اقتضای مذهب عدل، موظف به گزینش بهترین می‌باشی.

چه قدرت انتخاب هم مانند دیگر قدرت‌ها است و ارسال همه کتاب‌های آسمانی و فرستادگان پروردگار برای هم نبوده است که آدمی، خوب و بد را بشناسد و به انتخاب خود، خوب را اختیار کند و هم نباشد که شمه علی علیه‌السلام را اهل مذهب عدل و اختار می‌خوانند، و این است که آنان که تربیت علیهم‌السلام را نمی‌پذیرند و خود، مدعی آموزگاری می‌شوند، با آن همه تفلسف و دانشی که اندوخته دارند، گاه به راه‌های غریب می‌روند. چرا صاحب‌نامی چون ابن عربی می‌گوید، هارون برادر موسی علیه‌السلام از آنجا که نمی‌دانست پرستش گوساله، آن پرستش خداست! بر گوساله پرستان اعتراض کرد، و موسی علیه‌السلام برادر را توبیخ کرد که چرا مزاحم آنان شد؟ ز را وی چون غریب این امروز، نفس "انتخاب" را حجت دانسته است. با این که هزاران پدیده و همه کتاب‌های آسمانی

پرستش را منحصر به ... دانسته‌اند و شعار لا اله الا .. شعاری نیست که به گوش مسلمانی نخورده باشد. دردناک تر آن که با آن همه کمال و دانش، توجه ندارند، آثانی که گوساله سامری را خدا کردند، سحره و کدنه نفوذی در دین موسی علیه السلام بودند، نه مؤمنانی که به پیامبری موسی علیه السلام ایمان آورده بودند. بی آن که نوابخ متکی به خود، گاه چه غریب می‌لغزند! به حاشاها مشغول و از بحث به دور افتادم. ابتداء به شرح المله پردازم و نخست به "عقل" که مخلوق اول است: "المعلل نور رحمانی به درک المنفس ما لا درک بالمحوس". آری شرح هم چنین معنای را برای عقل می‌پذیرد لکن آن را به آثارش می‌شناساند و در یک جمله می‌فرماید "المعلل ما عبد به الرحمان" و با هم، تمام شئون عقل را به اهلش می‌شناساند. می‌فرماید، عاقل توانی دارد که بدان می‌تواند با پندار و گفتار و کردار و رفتار خوش، رحمان هستی آفرین را عبادت کند. بدین معنی که به مانند خلقهای به طبعیت خدا تکیسته و هر لحظه به بهبود طبعیت می‌پردازد.

و با این تعریف از عقل، آن که بمب اتم می‌سازد و به تخریب آفریده‌های آفرینگار می‌پردازد، جاهل است و عاقل نیست. چه آفرینگار را به جای عبادت، معصیت می‌کند. آنچه‌ان که در نظام پرورش، "ولای" کسی است که "نبی" صلی الله علیه و آله را پذیرد و بر کشتزار نبی، به گونه‌ای می‌بارد که نبی بارده است نه "جرجر" که مزرعه را بکوبد و روشی نداشته باشد و نه "شرشر" که همه چیز را با خود بروید و درهم برزد و نه حتی "نم نم" که زه ن، آرای روی اندن گل‌های محمدی را نداشته باشد تا در سطح، خاشاکی به نرمی ابوموسی اشعری بروید و در کنار، خارهای به چغلی عمرو عاص که هنوز سی‌دهه پیشتر از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نگذشته است، خلافت دلمخواه خود را تبدیل به سلطنت کنند و جب‌آرانی بر تخت حکومت و سلطنت بنشانند که به گفته قرآن، اشد کفراً و نفاقاً باشند (و نمونه‌اش را امروز می‌بینیم) تا مسلمانان، دیگر مزه حکومت دینی را نچشند.

همچنین فرهنگ لغت، "علم" را چنین تعریف می‌کند: "المعلم حصول المحقة و ادراکه و کماله اتقان و اذنه". شرح مقدس چنین معنی و مفهومی را از واژه "علم" می‌پذیرد با این تعریف که مدرکات را محصول علم می‌داند و ذات علم را نور می‌شناساند: "المعلم نور".

با مثلی به زیبایی تعریف پردازیم. فرض فرمایید اطلاق تاریکی برابر شما قرار دارد و نمی‌دانید در اطلاق، چه می‌باشد و چه نمی‌باشد و چون کلید برق را می‌زنید همه چیز برای تان آشکار می‌گردد و آنچه در خانه می‌باشد معلوم تان می‌گردد و با این توضیح، آشکار می‌گردد که گوئین تعریف علم، تمثیل او به واژه "نور" است. و با این تعریف از علم در می‌آید، گوئین تعریف علم، تشبیه آن به نور است زیرا ارزش آن هر دو، ذاتی و خاصیت آنان آشکارسازی و منورسازی است و گواهی صادق، این که علم و نور، هر دو دارای درجات و مراتبی می‌باشند، با نور شمعی می‌توانی فقط پیش پای خود را ببینی و با نور نور افکنی، همه دانی را می‌بینی و با نور خورشید، تا هر کجا که چشم توان دیدن دارد و آنکه بتواند خود را به نور سماوات و الماریض، منور سازد می‌تواند همه "ما فی السموات و الماریض" را ببیند.

پیامبر صلی الله علیه و آله از معراج باز می‌گردد و با کسی از همه آنچه در معراج بر او گذشته سخن نمی‌گوید، قرآن هم سر بسته ماجرا را خبر می‌دهد و فقط می‌گوید "اوحی الی عبده ما اوحی"؛ لکن همه این که به زه ن بر می‌گردد علی علیه السلام خدمتش می‌رسد و پس از تبریک می‌گوید، می‌دانم آن "ما اوحی" چه بود؟ با آنکه هرگز کسی جز پیامبر (ص) به معراج راه نابد. چه علی علیه السلام به نور سماوات و الماریض، منور بود و شاهد نورانی ماجرا و با این اقرار علی علیه السلام، آشکار است او گوئی آنان که می‌گویند آن دست پس پرده، دست علی علیه السلام بود. آنان دشمن علی علیه السلام می‌باشند و در صورت دوستی، دشمنی می‌کنند و اشیای غالی و بی‌معرفت و اهل تجسم‌اند و با جهل‌شان خدا و علی علیه السلام می‌سازند. آری برخی از علوم چون نوری درخشان بر سه‌نهای می‌تابد و موجودی را آنچنان منور می‌سازد که همه چیز را می‌بینند و هر نادانی برای او دنی‌گردد. «المعلم نور قذفه ... فی قلب من شاء»، گرچه کمال علم زه ن به تحصیل می‌باشد.

و امّا "شرح": «المشرع طریق اظهر المحق و قمع المباطل». در لغت، "شرح" به روشی گفته می‌شود که حق را به کمال می‌نماید و باطلی را افشا می‌سازد. این واژه پس از آن که اصطلاحی دینی و حقیقت‌متشرع هم می‌گردد به هم، این معنی به کار گرفته شده، لکن چون تحققش به جز از پروردگار از کسی صادر نگردد، شارع، فقط آفرینگار و پروردگار هستی است آن که خطا پذیر نباشد. بنابراین فرض است که چون ناآگاهی یا کافری در مناظره، واژه شرح را به معنی مطلق "روش" در مناظره به کار گرفت آگاهش سازد که این واژه، توفیق الهی می‌باشد؛ چه شارع، فقط رب العالمین است. پس از شناخت معانی واژه‌های عقل و علم و شرح، آشکار می‌گردد که شناخت علمی، اخص از شناخت عقلی می‌باشد و "علم"، عقلی است که اجازه نمی‌دهد عقل پا به گام "وهم و تخیل" فرانهند و تصورات عقلی را تصدیق علمی پندارد زیرا تا تصورات به مرحله تصدیق نرسد و در ظرف علم ننگند نمی‌توان به معنی حقیقی، آنها را "عقلی" شمرد و نیز شناخت شرعی، اخص از شناخت علمی و عقلی است زیرا علمی که به بشر عطا شده، محدود است. چه قرآن می‌فرماید اندکی از

علم به اولاد آدم بخشیده شده "و ما اوتیتم من المعلم الّا قلاماً" لکن شارح شریعت، همان آفر دنگار و پروردگار جهان این است و این نیز مشخص است که مراد ما در این جا، عقل و علم جزئی است که علم و عقل را بد نام ساخته و گرنه در حققت، فرق این سه، قابل تصور هم نمی باشد زیرا خداوند، عقل آفرین و علم بر هر چه هست می باشد و «ما حکم به المشرع حکم به المعقل و ما حکم به المعقل حکم به المشرع» و علم ما در حد وسط قرار دارد.

با این توضیحات به سراغ بچه های دوره های قرائت فلسفه و مقلدان طوطی گونه فلاسفه حقیقی می رویم و عرض می کنم که چرا بزرگانی که برای بالابردن سطح فکر و تفلسفان به شما این توصیه می کنند بن یافته های خود و احکام شرعی، تفکرتک فائل شود آنان را ضد فلسفه می پندارد و چگونه می تواند تصور کند که کسی فلسفه ای نداشته باشد و ضد فلسفه دیگری باشد؟ بزرگانی که نمی گویند به تفلسف نور نپردازد بلکه می گویند اگر مسلمان و متشرع می باشد، اگر عاقل و عالم می باشد، اگر فهمیده اید که شرع، اخص از علم و عقل است، هر گاه در تفلسفان به جای رسد که آن را باور داشته اید، پیش از ارائه به شرع، آن را مرادف شرع ندانید و به حکم منطق و عقل و علم و تفلسف سالم، آن را به "شرع"، ارائه دهید؛ اگر شرع آن را امضا کرد به خود، آفرین و خدا را سپاس گوید؛ چه ارزش کارتان از هفتاد سال عبادت کور به شتر است و خرسند باشد که "المهی اندیش" می باشد و آن را به همه ابلاغ و به محتاجان آموزش دهید؛ ولی اگر امضاء نکرد آن را به دین وارد بگویید تا که خداوند، باب علم را به رویتان بگشاید، زیرا شرع، محکی است که سکه های جعلی را به گوهر آن می شناساند. پس آشکار گردد که تا فلسوفی، حکمت های شریعت را به پای اندیشه نبندد، حکم نیست و بنابراین پس به هودیه، واژه "فلسوف" را به "حکم" ترجمه کرده اند. چه اگر از قدیم "حکمة" بگرزد کارش به انجام می کشد که امام خمینی (ره) که هر گونه فلسفه را خوانده و شریعت آن را مکیده است می گوید، در همه جهان، دو فلسوف، افت نمی شود که هماهنگ باشند لکن اگر همه پیمبران و اولیاء گرد هم آیند، حتی تک اختلاف نظر هم ندارند. زیرا چرا هنوز ندانید که جنس "فلسفه"، اعم از انواع "فلسفه" است و افراد هر نوع، اخص از آیند و شخص فلسفه ای که آن خود، برگزیده اید، فردی از نوعی می باشد و حضرتتان به تعصب جاهلی، هر کس را به پایه فلسفه معبود شما انتقادی بورزد، ضد فلسفه می خواند؛ حبذا بر این همه فلسوفی!! و شگفت این که سقراط به جبران همین حرفی ها و این گونه ادعای بود که خود را فلسوف معنی "دوستدار دانش" نامید چه "تروتوماس" خود را "سوفست" معنی دانای بزرگ و علم آموخته دهر، و پاسخگوی هر مسئله می شناساند و سقراط که در همه عمر، کبار هم واژه "می دانم" را بر زبان آورده بود، به تنفر از چنین نام و ادعای، خود را فقط فلسوف و "دوستدار علم" شناساند و این واژه در میان شاگردان، اصطلاح گردید؛ لکن چیزی نگذشت که چون اهل تحریف، واژه "فلسوف" را اختیاری برای صاحب نظران دادند، معنی "سوفست" را در شکم واژه "فلسوف"، چپاندند و متواضعانه!! تکبر ورز دادند، و مصیبت این که بساری از پر ادعای امروز، نه سوفست می باشند و نه فلسوف چه اگر دوستدار علم معنی طلبه و دانشجو بودند می دانستند که منتقدان دنگار ایشان، اهل کتابند و حدیث و قرآشان، عالمان راستا می کند و کسانی که تنها "بار کتاب" را بر دوش می کشند به حماری تشبیه کرده و در طول و عرض جهان، تنها مکتب ماست که کتابهای ناشر سنت های دنیاش، از ستایش "عقل و علم" و نکوهش "جهل" آغاز می شود و عبادت بی خرد و بی دانش را از جنبه ارزشی، به هیچ می گرد.

در مقام تحقیر نسبتیم و عده خود را می نوسم؛ خود باوران بی خرد، نه فلسوف می باشند و نه سوفست و نه هم متکلم شریعی مذهب. بلکه آنان نیز متکلمانی اشعری مذهبند که خود را "سوفست" می پندارند و "فلسوف" می نمايند با این فرق که متکلمان اشعری مذهب، گرچه بی تعقل و تفکر سخن می گویند و دنداری می کنند، لکن پایه باورهاشان، ظاهر کتاب و حدیث است لکن پایه های تفلسف و فلسفه این سوفست نماين، تفلسف دنگران است و به نظر امت آنان، متعصب تر از همان خودشان می باشند و گوئیم آنرا این که با بدگفت، حتی اشعری گونه، معتزلی اند شدند و با تعصب جاهلی به کسانی که بر پایه مکتب معتقدند که "کمال المان بالفکر و کمال المعباده المعلم"، می گویند، شما این، ضد فلسفه می باشد!! قربانتان! فلسفه عملی به سرعت نور در حرکت است، شما هم حرف تازه ای بزنید زیرا پیمبران می فرماید:

"من کان وهما سوی فهو المغبون" و علی علیه السلام پشواي مذهبیتان، می گوید: "و ل لمن کان وهما سوی".

ما هم می دانیم همه آنان که نامشان در تاریخ به ثبت رسیده قطعاً گفتنی ها داشته اند و از جمله جناب ابن عربی ام از سوی مطالبی نیز گفته است که کودکان نمی گویند. از آن قبیل که هارون نمی دانست که پرستش گوساله عین پرستش خداست و بر مردم گوساله پرست اعتراض کرد و موسی علیه السلام پیمبر خدا او را توبیخ کرد که چرا مزاحم پرستش آئین شد؟! ابن عربی که مسلمان است، پیمبر صلی الله علیه و آله چهارده قرن پیش می فرماید: «اطلبوا العلم ولو بالمشین» و چنین، منحصر به بت پرستان بود. آری، بساری از مشکلات از آنجا سرچشمه می گردند که مسائل "آفرینش" و "پرورش" را خلط می کنند و در چنین خلطی حتی موسی علیه السلام کلیم... نیز از منند به رهنماست و بر عبد صالحی که از نظر او، بی دین! کشتی را سوراخ می کند و جوانی را می کشد و برای اهل قرآنی که هممان نمی پذیرند کارگری کرده و دین را می سازد، اعتراض دارد. زیرا ساختار الهی آفرینش به اراده پروردگار عالم، بر پایه علت و معلول ها و سبب

و مسأله‌ها می‌باشد و دوام و تر و تازگی هستی بر محور نظم آکل و ماکولی می‌گردد. آنکه بدون رهنما به "هستی" می‌اند شد، به بقا، صلح کلی می‌گردد. با همه این‌ها، نباید ارزش‌ها را که همه این‌ها را به تفکر، آفریده‌اند نادیده گرفت و به جرم این که جای می‌گویند مخلوقات، صورت تقصیر می‌خواوند و خدا، صورت اجمال مخلوقات است! و به آشکار می‌گویند "ان المواجه الموجود کل الماشاء" صدها نوآوری و ارزشی را که آفریده، به دور افکنند. به هود به حاشیه رفتیم، سخنی که ارزش‌ها را به حکم اسلام، از هر که می‌شنود و هر کجا می‌آید به جان بخردند اما به خاطر سخنان خوب اشخاص، بنده آنان نگردد و استقلال نظری خود را حفظ کند و ابهت بزرگان، منکوبتان نکند، چه گاهی شما این از آنان بیشتر می‌فهمید و آنان خطا می‌کنند و آنچه منزه و ملائک و محک است، کتاب خدا و سنت است. همواره شاگرد مکتب صادق علیه السلام و باقر علیه السلام باشد که به نور خدا منورند و شایسته علی علیه السلام صاحب نهج البلاغه باشد و به نوازش روزگارتان و تفکر در آلاء... پردازد و اگر می‌خواهد بداند شد و تفکر و تفلسفی بکند بر پا ۱۴ بنده این نامه معصوم علیه السلام باشد که: «لا اله الا الله الذی ارتفعت من مطارج الفكر جلاله. فلا تفکروا فی ذات الله، تفکروا فی آلائه و اعرفوا الله بالذی لا تدرك بالمعقول و اوهاهما و لا المالباب و اذهانها و لم تکلف الله معرفته و لم يجعل له سبباً و لا تکلف الناس ما وسعها و اذا انتهى کلام الی... فامسکوا اذ لم یکن مثله شی و لا قاس قل هو الله احد، الله المصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد من وصف الله بخلاف ما وصف نفسه، فقط اعظم المرفة علی الله بوصفه اذ کل ما وقع علیه اسم شی ما خلا الله فهو مخلوق و الله خالق کل شی.» و بر پا ۱۴ بن فرمان، بهتر است اگر می‌خواهد به خدا نزدیک شود به آلاء خدا پردازد و در ذهن‌ها بت نپرستد و به ستایش آن پردازد؛ چه، فرقی نمی‌کند که بت خود را در کاسه سر پنهان کند یا در بتخانه گذارد. هر دو بت را به امیر صلی الله علیه و آله با بر شانه کشد دن علی علیه السلام می‌شکند. اگر می‌خواهد به فرهنگ پردازد، به آنچه به امیر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، بخشنامه اعلان فرمود پردازد؛ بویژه اکنون که کاربرد آن خطبه و ارزش ولی‌فقیه را در دین و آباء... پردازد و چون آن برادران دانشگاهی آبروی شایسته باشد که به هسته و نانو پرداختند و پزشکانی که ابراهیم جعفری را سرافراز فرمودند و این چون آنان که به قوای مسلح ما استطاعتی کافر ترسان را آفریدند. و اگر می‌خواهد بر فهم کتاب و سنت‌های آنتان به فزاید، با کاوش‌های جدیدی در فهم بیشتر آن پردازد. به گوش باش برادر، به خدا این نقص است که ما هنوز در فهم قرآن مان از به گناهی و در فهم نهج البلاغه از غرض معنای بجویم. آراواست که با این همه ادعای معانی و واژه‌های دین و مذهبمان را از لغت‌نامه‌های بی‌آموزیم که به ارشاد اگر غرضی نداشته باشند، دانش و قدرت استنباط معانی لغات را نداشته‌اند؟ بپروید "الممنجد" بخواند و ببیند به رامون واژه "اتی ولی"، چه اسطوره‌های نگاشته است؟ چه زشت است که برای طالب و فهم کتاب و سنت‌های ما یهودی لغت‌نامه بنویسد و حوزه ما تنها مصرف کننده باشد!! المعجم و المفهرس و شرح نهج البلاغه علیه السلام را برادران سنن مذهب بنویسند و ما مشغول روزه‌خواری ته سفره به ششیدن این باشد؟! این نقص نیست که ما هنوز هم به شدت، نازمند فقه الملة راغب باشیم؟! و اگر می‌خواهد به فقه اکبر پردازد، تفلسف و تدبیرتان بر پایه‌های محکومات کتاب و سنت باشد. به خدا قسم به شوا اینتان بهتر از دیگران به فقه اکبر واقف بودند و در امت داشته‌اند و آت کتاب بدون تحریف به حل مشکلات بساری پرداخته است. به شدو ذات پردازد و نه هم استدلال تقلیدی به فلسفه این و آن کند. چه به امیرتان در غدیر خم سوگند آمد کرد که جبرئیل آنچه را که دیگران نمی‌دانند به من آموخت و من آنها را به علی علیه السلام آموختم. نمی‌گویم متکلمانانه بحث کند. تفلسف ورزد، لکن بر پایه بندهای آسمانی و سپس اندیشه‌های خود را به کتاب و سنت ارائه دهد و احکام را به خاطر این که با تصورات شما سازند چاق و لاغر نکند. پندارها نتان را به محک الهی، تبدیل به محکومات سازد و آگاه باشد که مشکلات فلسفی روز، مشکلات روز، اجتهاد سروران! روی سخنی تنها با متفلسفان نمی‌باشد. من سی سال پیش نوشتیم، حوزه‌های علمیه امروز بر پایه "تقلید"، اجتهاد می‌کنند و بیشتر، به جای تفقه و استنباط و حل مسائل روز، به تدریس و تحصیل دوباره مسائلی می‌پردازند که پیش از این به خوبی حل و فصل فرموده‌اند و نارواتر، به جای این که پاسخگوی مسائل روزشان باشند بلکه مسائلی که جهان این را ساخته است پردازند، مسائل پیش از این و دورانی را که انسان‌ها به سادگی می‌زیسته‌اند می‌پردازند. این جامی خواهیم در شرمی که دختریم برایم آفرید شما این را هم شکر کنیم. اول سانس زست‌شناسی و آشنا با مسائل روز است. چون ازدواج کرد، از این که خانه‌داری و ادامه تحصیل را ناسازگار می‌داند، افسرده بود و برادرش که شناخته شده است گفت در خانه با نام نویسی در دانشکده‌ای دینی، به تحصیل ادامه بده و چنین کرد. ضمن مطالعات درسی، ملزم به مطالعه توضیح المسائل شده بود و او به خوبی یک دانشجوی هشدار به مطالعه توضیح المسائل پرداخت و نتیجه گرفت، همه مسائل اسلام، ظاهراً دو سه هزار مسئله بیشتر نیست که چندتایی به رامون زکات و مالامت اسلامی و بیشترش به رامون زکات دمه کاران و چوپانان، فقر ترترن قشر جامعه و از این قبل، اگر دمه کار پیش از پرداخت زکات، چیزی از محصول را به فقره ری داده باشد، با د زکات آن را هم بدهد. دمه کار حق ندارد بذری را که کاشته از روی محصول بردارد اما در مسائل به رامون زکات سکه، اگر پیش از سال، سکه‌های طلا را آب کند و آنها به حد نصاب

نرسد طلاهاش زکات ندارد (و من که فقه زستیم، چندین مفهومی را از این حکم تصور کردم: سکه پول را بی کشور، زکات دارد). حدود یک ششم کتابها پرامون طهارت و نجاست است و از اینگونه مسائل که عرق شتر نجاست خوار، نجس می‌باشد، با استخوان و پشگل نمی‌شود خود را تطهر کرد. تخم مرغی که از شکم مرغ مرده، بیرون کشیده شود، اگر پوستش سفت شده باشد داخلش پاک و حلال است. دختریم با خواندن این مسائل با رنگی پرده به پیشم آمد که خدا نکند اینگونه توفیق المسائل به دست اروپا این برسد که چرا خوراک شتر، مدفوع باشد؟! و در جهانی که روزی صدها تن تخم مرغ سالم تاریخ گذشته از صحنه خوراک انسان حذف می‌شود، جهان این چه تصویری از ما دارند اگر بدانند بحث روز ما تخم مرغی است که از شکم مرغ مرده بیرون آید و آن چگونه انسانی است که با استخوان و مدفوع - و انبات خود را پاک زه می‌کنند؟! به او گفتیم عزیزم، همه اینها، روزی مسئله بوده است و سئوال کنندگان و پاسخ دهندگان هم بس ارفاقه. مشکل ما این است که نفهمیم چرا پامبر (ص) می‌فرماید، هر که دو روزش برابر باشد مغبون است؟ بشنو تا غصه امت بی‌شتر شود.

«شتر سوار مسلمان، دفعه‌ای که می‌داند اشتراش مدفوع انسانی را خورد و چون بر او سوار می‌شود و اشتراش عرق می‌کند و به او هم سرامت می‌کند، در پاکی و نجسی عرق شک می‌کند و مسئله می‌پرسد و عالم دانا پاسخ می‌دهد، عرق اشتراش نجاست خوار نجس است» و کسانی که به تقلید، اجتهاد می‌کنند و روز خود را نمی‌شناسند، این مسئله را از کتاب پیشین این نسخه برداری و برای ما نوشته‌اند.

و یا: «مرغ بی‌رزن فقه‌ری، مرده و تخم سالمی از شکم مرغ مرده، بیرون آمده و کودک گرسنه‌اش چشم به تخم دوخته و زن متدین، نمی‌داند که این تخم، پاک است یا نجس؟ و عالم دانا می‌گوید، اگر پوستش بسته است آن را بشوی و به فرزند گرسنه‌ات بخوران.» و یا: «مردی در ایمن، قضاء حاجت می‌کند و سنگ و کلوخی برای پاک زه کردن خود نمی‌آید و در کنارش استخوانی پیشکلی می‌آید و به آن دفع مدفوع می‌کند و چون به آبادی می‌آید از فقه‌پس مسئله می‌پرسد و فقه‌پس می‌گوید، تطهر با اینگونه چیزها مستبرو است خود را بشوید.» آن فقه‌پس، زمان شناس بود و اجتهاد می‌کرد ام‌امروز از آنجا که رساله‌ها بر پایه کپی بردار است، خواندن همان‌ها را برای تو که می‌خواهی اسلام شناس روز باشی توصیه می‌کنند. مسئله «آب کُر» هم یکی از مسائل عمده ما می‌باشد و در پاکی «آب کُر» و پاکسازی آن، چندین تحفه قاتی شده، «کُر با سه وجب در سه وجب و در سه وجب باشد» با این که ظرف کُر، اینگونه محاسبه نمی‌شود و فرق هم نمی‌کند که آن وجب 35 سانت باشد یا 20 سانت، این بر پایه توفیق المسائل نو سان اشعری مسلک است.

حال بی‌نیازیم بر مبنای تحفه‌ای توفیق المسائل نو سان معتزلی مسلک، آب کُر چقدر می‌باشد؟! می‌نویسد، «آب کُر، چند کلمو و 45 گرم است!» حال شما 45 گرم را با تفاوت و جیب‌ها مقایسه کنید تا در این چرخه دختریم گفت خدا کند توفیق المسائل به دست تازه مسلمانانی که گروه گروه به برکت انقلاب اسلامی مسلمان می‌شوند، نرسد. و شریعت از همه اینها که نوشته‌اند، این است که منتقد بزرگ فلسفه، م‌رزا مهدی اصفهانی می‌نویسد: «کُر کلمی شرعی نیست، که درباره آن بحث شود و آن ظرفی بود که بی‌شتر مردم عراق در خانه‌هاشان می‌گذاشتند و برای مصرفشان در آن آب می‌ریختند.» اضافه بر این، تشخیص مصداق که با فقه زست. فقه فقط می‌تواند بگوید، اگر رنگ آب با طعم آب فرق کند، آب، قابل استفاده نیست.

پاسخ امروز فقه‌پس، که روزی یک در آب تصفه شده به هدر می‌رود این است، هر آبی را با کوچکترین احساس آلودگی، پای درخت خانه بریز و اگر آپارتمان نشینی، پای درخت تشنه بیرون خانه بریز که شهرداری، آبیاری اش نمی‌کند، تا خشک شود و سپس بر دوارها عکس درخت می‌کشد!!

سرورائت فقه‌پس، متکلمان و فاسوفان، آه هنوز وقت آن نرسده که برای شناساندن اسلام محمدی صلی الله علیه و آله، مانع دست جهانی و این نامه دستان را برای عرضه به جهان بنویسد؟! با این که می‌باید صحنه زمین جهانی، اسلام را آینه ترورستی چون آن خودش می‌شناساند و شیخ المحرمین و خلافت بحرین و قطر، با کردار و رفتار و ترورستی‌هاشان این اتهام را امضاء می‌کنند!! مانع فستی فقط در صد صفحه که امت به دست تازه مسلمانانی بدهند که می‌خواهند اسلام را بشناسند؟ و برای هر شناخت هر فصلی از احکام و عقاید ما، یک خروار کتاب را مطالعه نکنند و اسلام شناسی خود را از صفحات اینترنت! ن‌آموزند که دیگران برای شان می‌نویسند!!! اللهم تقبل منی کتابی هذا و عبادتی هذه و لا حول و لا قوة الا بالله...

